

## متن استعاری در کشاکش روایت

سجاد صاحبان زند

روزنامه شرق، ۸۴/۲/۱۱

اگر بخواهیم جهان داستانی شیوا مقالو را در «کتاب هول» در یک جمله تعریف کنیم، به عبارتی می‌رسیم تحت اینجمله: «یکی می‌گوید و یکی نمی‌گوید». بیشتر قصه‌های این کتاب تحت همین ساختار نوشته شده‌اند. نویسنده به جای آن که کل جمله‌های یک روایت را بنویسد، فقط برخی از آنها را انتخاب کرده است. برخی دیگر نوشته می‌مانند تا در ذهن مخاطب ساخته شوند. این کار نویسنده، درست به طراحی می‌ماند که می‌خواهد با سه چهار خط جنگلی را نقاشی کند. کار او بسیار سخت است و یک حرکت اشتباه قلم یا کمی فشار اضافه بر روی کاغذ، می‌تواند سطح نقاشی او را تا حد دانش آموزان آماتور نقاشی پائین بیاورد. در صورتی که او می‌تواند با خط‌های بیشتر و احیاناً سایه روشن، ضعف‌هایش را بپوشاند، اما او راه دوم و سخت را انتخاب کرده است. نقاش یا اثری بدیع و خلاقانه می‌آفریند یا همچون بندبازی که با چشمان بسته به روی طناب می‌دود، فرو می‌افتد.

مهم‌ترین نکته این است که از شیوه‌اش به طور آگاهانه بهره گرفته باشد. مقالو این ساختار مبتنی برای اجاز را به چندین شیوه در کارش اجرا کرده است. در اینجا به شیوه‌ها می‌پردازیم. شروع قصه «همسایه» چنین است: «امروز صبح اول وقت، در را که باز کردیم، جنازه‌اش پشت در بود. مادر بیش از ما دستپاچه شد. دیدن خون اعصابش را به هم می‌ریزد، زن ظریفی است. با گردن مجاله، دراز افتاده بود و چشم‌های سبزش روی آجر لُق گوشه پشت بام ثابت مانده بود. پدر را صدا زد، باید هر چه زودتر کاری برای جنازه می‌کردند... در محله تازه واردیم خانواده ام نمی‌دانند چه خبر است و اگر هم خبری هست چرا به ما مربوطش رده‌اند.» جمله‌ها را از ابتدای یک قصه انتخاب کردم چرا که جملات وسط قصه‌ها نمی‌توانند به خودی خود سا باشند. به هر حال توضیحاتی قبل از این جمله‌ها آمده است که معنای آنها را دارای رابطه‌ای منطقی با جمله‌های آغازین می‌کند. قصه با جمله‌ای شروع می‌شود که قصد دارد خواننده را تحریک به خواندن بقیه سطرها کند: جنازه‌ای پشت در افتاده است. جمله اول چنین است: «امروز صبح اول وقت، در را که باز کردیم، جنازه‌اش پشت در بود.» نویسنده هیچ مرجعی برای کلمه اول وقت در قصه ارائه نمی‌دهد. ممکن است ساعت ۱۷۸۴#& صبح برای یکی اول وقت باشد و برای یکی، ساعت ۱۷۷۷#&؛ ۱۷۷۶#& صبح. او معنای این کلمه را به عهده خواننده می‌گذارد. جمله‌ای معترضه در دل این جمله آن را توضیح می‌دهد: «در را که باز کردیم.» اما اینجا هم نویسنده روشن نمی‌کند که مرادش در حیات بوده یا در ورودی ساختمان. راوی بعد از آن که در را باز می‌کند «جنازه‌اش» را پشت در می‌بیند. چیزی که او در اینجا بیان می‌کند، انگار اشاره به فرد خاصی است: «جنازه‌اش پشت در بود.» در ادامه قصه متوجه می‌شویم که این واقعه هر روز جلوی در خانه اتفاق می‌فتد و راوی مقتول‌ها را نمی‌شناسد. اما او به جای به کار بردن «جنازه‌ای» از «جنازه‌اش» استفاده می‌کند.

به نظر می‌رسد که این فرایند، ادامه تعلیقی است که قرار است از همان جمله اول شروع شود. ادامه قصه چنین است: «مادر بیش از همه دستپاچه شد، دیدن خون اعصابش را به هم می‌ریزد، زن ظریفی است با گردن مجاله، دراز افتاده بود و چشم‌های سبزش روی آجر لُق گوشه پشت بام ثابت مانده بود. پدر را صدا زد...» در زبان فارسی نیز مثل بسیاری از زبان‌های جهان، ضمیر به اولین اسم قبل از خود برمی‌گردد. راوی در مورد دستپاچگی مادر حرف می‌زند که از دیدن

جنازه، به هم ریخته است، چون «دیدن خون صابش را به هم می ریزد...» اما جمله با توصیفی در مورد مادر تمام می شود: «... زن ظریفی است.» جمله بعدی هم توصیف است، توصیفی که به نظر می رسد در مورد جنازه صورت گرفته است: «با گردن میچاله، دراز افتاده بود و چشم های سبزش روی آجر لق پشت بام ثابت مانده بود.» اما جمله بعدی این است: «پدر را صدا کرد» در اینجا باز هم مادر است که پدر را صدا می کند. می توان این فرایند را در همین قصه یا قصه های دیگر مجموعه نیز دنبال کرد. مقالو عملاً با حذف یک سری جملات توصیفی و توضیحی و گاهی با صرف ضمائر و اسامی اجازه می دهد همه چیز در ذهن خواننده شکل بگیرد. گاهی این حذف ها، خود به شگردی در روایت تبدیل می شوند و گاه به «نگارش سکوت» می انجامند و خواننده چیزی از آنها نمی فهمد. در قصه «همسایه» ابهام نقش مهمی در شروع قصه دارد. «همسایه» با شروعی جنایی \_ پلیسی - معمایی می تواند این نوع روایت را برای خواننده جذاب کند، اما معلوم نیست که این فرآیند در همه قصه ها جواب دهد. استعاره زبانی، دیگر شگردی است که مقالو، در جهت موجز کردن بیشتر کتابش از آن بهره گرفته است. این کارکرد را نیز می توان در مثال های قبلی یافت، هرچند که فقط قسمتی از کارکردهای مثال های بالا را در بر می گیرد. نمی توان نکته ای را در مورد کتاب هول ناگفته گذاشت.

هر قصه این کتاب، تجربه ای جدید است از عرصه روایت برای نویسنده. او در هیچ قصه ای ساختار و نحو قصه قبلی را تکرار می کند. قصه های روایی تر آخر کتاب، چون مزاحمان در کنار کارهای تجربی تر چون «سیگار کشان» و تجربه های زبانی در «کته» تجربه های شیوا مقالو در این مجموعه است. او برحسب نوع زبان و ساختار صه اش را پی می ریزد و آنچه که کار او را خصوصیت می بخشد. این تنوع زبانی و فرمی در اثر او است. «کتاب هول» بیشتر از آن که خواننده را سرگرم کند، او را دچار چالش می کند. این به خودی خود نقطه قوت یا ضعف به حساب نمی آید. باید دید که نویسنده چه هدفی را دنبال می کرده است. آیا می خواهد جذابیت پلان کارش باشد یا تجربه گرایي را بیشتر دوست دارد و متنش می خواهد خواننده را دچار چالش کند. ممکن است او هر دوی اینها را در نظر داشته باشد. در همه این حالت ها چیزی که به نظر می رسد این است که «کتاب هول» برای مخاطب پرشمار نوشته نشده است.

